

پژوهشهای تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
دوره جدید، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۸، ص ۴۱-۵۴

بررسی ساختار و ماهیت نظام حقوقی دولت سلجوقی

دکتر ناصر صدقی*

چکیده

در بررسی نظام حقوقی دولت سلجوقی دوگونه محکمه بر اساس وظایف و حیطه‌های فعالیت هر کدام قابل تشخیص است: محکمه سلطانی یا همان دیوان مظالم که شخص سلطان و در مواردی نواب حکومتی وی در ایالات متولی و مسؤول آن بودند، و محاکم شرع که توسط قضات و علمای دینی اداره می‌شد. در محاکم شرع به دعاوی و مراعات خصوصی و عمومی بین اشخاص و در محکمه سلطانی به جرایم و دعاوی اداری و سیاسی مرتبط با حکومت رسیدگی می‌شد. وجود محکمه سلطانی، در سنت ایرانی به مظالم نشستن پادشاهان ریشه داشت و محاکم شرع برخاسته از سنتهای دین اسلام بود.

واژه‌های کلیدی

نظام حقوقی، محاکم شرع، محکمه سلطانی، دولت سلجوقی

مقدمه و طرح مسأله

مسأله اساسی پژوهش حاضر، این است که نظام حقوقی دولت سلجوقی دارای چه نوع ساختاری بوده و وظایف و نوع روابط حاکم در بخشهای مختلف آن چگونه بوده است؟ بر اساس این مسأله می توان مواردی را که هر کدام مبنای مباحث این مطالعه را شکل می دهند، مطرح ساخت. نظام حقوقی دولت سلجوقی در سطح جامعه و ساختار سیاسی متشکل از دو گونه نهاد حقوقی موسوم به محاکم شرع و دیوان مظالم یا محکمه سلطانی بود. سلاطین سلجوقی مطابق سنتهای دینی و عرفی حکومت در ایران، به عنوان عالیترین مقام قضایی، خود مسئولیت محکمه سلطانی یا دیوان مظالم را عهده دار بودند و اداره محاکم شرع و رسیدگی به دعاوی خصوصی و عمومی مردم بر طبق قوانین شرع اسلام را به قضات واگذار کرده بودند. به همین خاطر بین محاکم شرع و محکمه سلطانی به لحاظ ساختاری و از حیث اختیارات و وظایف کاری گونه ای تقسیم کار سنتی شکل گرفته بود؛ به طوری که رسیدگی به دعاوی حقوقی مرتبط با جرایم اداری- سیاسی صاحب منصبان حکومتی و تظلمات و شکایات مردم از جور و تعدیات مقامات حکومتی در حیطه اختیارات محکمه سلطانی قرار داشت و قضات هم در محاکم شرع به دعاوی خصوصی و عمومی مردم در مسائل روزمره چون معاملات و ارث و مسائل عقد و نکاح رسیدگی می کردند. البته بهرغم تقسیم سنتی وظایف بین محاکم مذکور، در عمل استقلالی بین حوزه های قضایی دولت سلجوقی وجود نداشت، چرا که تشکیلات قضا در اصل بخشی از مجموعه دیوانسالاری حکومت بود و اجرایی شدن احکام قضات و دستورات قضایی آنها منوط به همکاری دیگر مقامات دیوانی بود. همچنین عزل و نصب قضات و

پرداخت مقرری های آنها در اختیار دیوان مرکزی و مقام سلطنت قرار داشت.

پیوستگی محاکم شرع با نظام سیاسی

سلجوقیان مطابق سنتهای جامعه اسلامی، و ضروریات تقسیم صوری وظایف و اختیارات در مجموعه نظام سیاسی، رسیدگی به دعاوی و مرافعات خصوصی مردم در سطح جامعه را به قضات دینی و محاکم شرع واگذار کرده بودند و این امر به معنای انتقال بخشی از اختیارات قضایی سلطان به قضات بود (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۵۸). با توجه به اینکه مطابق سنتهای اسلامی «چهار بالش قضا، مقام نبوت» و «منصب مصطفی صلی الله علیه و سلم» بود و محاکم شرع بر اساس قواعد و قوانین شرع مقدس اسلام شکل گرفته، احکام و رویه های قضایی در آن مطابق مستندات شرعی و دینی صورت می گرفت، اداره این نوع محاکم متعلق و منحصر به علمای دینی بود که به عنوان «وارثان انبیا» تلقی می شدند (غزالی، ۱۳۳۳: ۲۸-۲۹) به همین خاطر، صرف مسأله اختیارات سلطان در واگذاری منصب قضا به علمای دینی از شرایط عهده داری منصب قضا نبود، بلکه در کنار آن، سنتهای اسلامی و علم و تجربه فقهای دینی در امور فقه و شرع و احکام قضایی، دیگر شرط اساسی تعیین کننده حضور این قشر در اداره محاکم شرع بود. مطابق سنتهای حکومتی و سیاست تمرکز گرای سلجوقیان در نظارت بر دستگاه قضا، به غیر از مقام قاضی القضاات و قضات تحت امر وی، هیچ فقیه و عالم دینی حق دخالت در امور مربوط به محاکم شرع و صدور دستورات قضا نداشت، چرا که در منشورهای قضای صادره از دیوان مرکزی سلجوقی جهت انتصاب قضات، انحصار عمل قضا تنها برای قضات مورد تأیید حکومت به رسمیت شناخته می شد (الاثابکی، ۱۳۷۸:

داشتند، در مناسبت‌های مختلف، طی مأموریت‌های ویژه به عنوان سفرای خاص سلاطین سلجوقی ایفای نقش می‌کردند و همین امر هم آنها را در زمره گروه‌های متنفذ و تأثیرگذار سیاسی در ساختار حکومت قرار می‌داد. قضاتی که از طرف حکومت به مرتبه قاضی القضاتی ارتقا یافته بودند، به جهت جایگاه برتر مذهبی و معنوی شان در جامعه و ساختار دولت، غالباً عهده دار انجام مأموریت‌های مهم سیاسی بین سلاطین و خلفا و ملوک سلجوقی بودند (ابن الاثیر، ۱۴۱۷، ج ۸، ۴۷، ۶۵؛ ابن الجوزی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ۷۲ و ۱۸۵؛ اصفهانی، ۱۳۱۸، ۱۸ و ۱۹؛ سبط بن جوزی، ج ۸: ۱۱۲ و ۱۱۳) و این امر به معنای پیوند قضات با دولت در امر دین و سیاست بود. پیوستگی بین قضات و حکومت به حدی بود که آنها به عنوان حلقه اتصال سلطنت سلجوقی و خلافت عباسی هم محسوب می‌شدند، «از بهر آنکه ایشان نایب خلیفه‌اند و شعار او دارند و خلیفه و گماشته پادشاه‌اند و شغل او می‌کنند» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۵۹-۶۰).

رابطه محاکم شرع با مذاهب

همچنان که محاکم شرع به عنوان بخشی از ساختار دینی دولت سلجوقی، در سطح نظام سیاسی متصل به مجموعه دیوانسالاری بودند، در سطح جامعه هم مبنای اساس تشکیلات قضایی مذکور در مذاهب اسلامی رایج قرار داشت؛ یعنی بین محاکم شرع و نوع مذاهب اسلامی رایج در هر منطقه‌ای، گونه‌ای انطباق و تقارن وجود داشت. بر اساس شواهد موجود در منابع تاریخی این دوره، مجموعه قلمرو سلجوقیان به ایالات مختلف تقسیم می‌شد که در هر ایالت به استثنای حوزه عراق عرب، یک مقام عالی قضایی، موسوم به «قاضی القضاة» حضور داشت. این مقام از طریق دیوان

با وجود این، در دوره سلجوقی هم مانند دیگر ادوار تاریخی ایران، به علت موقعیت برتر نظام‌های سیاسی تمرکزگرا، انحصار سنتی منصب قضاوت به علمای دین، هیچ‌گاه منجر به ایجاد موقعیت ثابت و حقوق مستقل برای آنها در زمینه اداره محاکم شرع نگردید و قضات در جوامع اسلامی به قشری ثابت و قدرتمند مبدل نشدند، چرا که در نظام حکومتی سلجوقیان مانند دیگر حکومت‌های سلطنتی در ایران و اسلام، با توجه به اتحاد دین و دولت و تمرکز قدرت سیاسی در تشکیلات واحد دیوانسالاری و دینی بودن ساختار و ماهیت حکومتها، در عمل چندان تمایز و استقلالی بین ساختارهای دیوانی و دینی نظام‌های دیوانسالاری وجود نداشت و تمام عرصه‌ها به یکسان در حیطه نفوذ و اختیارات حقوقی و سیاسی شخص سلطان قرار داشت. به جهت عوامل مذکور، قضات دینی در محاکم شرع به عنوان بخشی از مجموعه صاحب منصبان حکومتی در حوزه مناصب دینی و وابسته نظام سیاسی و شخص سلطان و مواجب بگیر حکومت بودند و ضمانت اجرایی احکام قضایی صادره از طرف آنها، مستلزم همکاری دیگر صاحب منصبان حکومتی، مانند شحنه و محتسب و داروغه بود (ابن العدیم، ۱۹۷۶، ۹۰؛ کسایبی، ۱۳۷۴: ۴۰۲-۴۰۴-۴۰۵-۴۰۷؛ نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۵۶؛ محمد بن ابراهیم، ۱۳۴۳: ۴؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۸۰). نظام الملک هم به عنوان یکی از رجال سیاسی قدرتمند این دوره، حق نهایی قضاوت و دادرسی را منحصر به شخص سلطان می‌دانست و برای قضات در امر قضا حق مستقل قائل نبود و آنها را در حکم مجریان شغل پادشاه در امر قضا می‌دانست (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۵۹).

قضات جدای از اینکه در محاکم شرع به عنوان بخشی از ساختار دینی دولت سلجوقی، حضور فعال

مرکزی و با حکم سلطان یا وزیر اعظم، و از بین علما و فقهای مطرح دینی معین و منصوب می‌شد (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۵۹-۲۶۰ و کلوزنر، ۱۳۶۳: ۳۷). نظارت بر اداره محاکم شرع و نحوه عملکرد قضات شهرها و ولایات تابعه ایالتی و عزل و نصب آنها در حوزه اختیارات مقام قاضی القضاة ایالت قرار داشت (الاتابکی، ۱۳۷۸: ۲۷۰؛ ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۱۶۹ و ۲۴۹؛ ابن تغری، بی تا، ج ۵: ۱۲۲؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۸۳). در بین مجموعه ایالات قلمرو دولت سلجوقی تنها در ایالت عراق و مرکز آن، شهر بغداد به عنوان مرکز خلافت، به علت تنوع و تعدد مذاهب رایج، هر کدام از مذاهب اربعه اهل سنت دارای مقام قاضی القضاة خاصی خاص خود بودند (ابن تغری، بی تا، ج ۵: ۷۴، ۷۸ و ۱۲۲)، اما در بقیه مراکز ایالتی، صرف نظر از اینکه چندین مذهب وجود داشت، تنها یک مقام قاضی القضاة حضور داشت. در شهر اصفهان پایتخت دوران با شکوه دولت سلجوقی، علی‌رغم اینکه دو مذهب حنفی و شافعی دارای اکثریت بودند و با همدیگر رقابت شدید مذهبی داشتند (کجیاف، تابستان ۸۶: ۱۳۱-۱۳۲)، تنها یک مقام قاضی القضاة وجود داشت و علمای هر کدام از مذاهب مذکور سعی بر آن داشتند با جلب نظر سلاطین سلجوقی و دیگر مقامات حکومتی، مناصب مهم دینی و از جمله منصب قاضی القضاة را به خود اختصاص دهند (همانجا: ۱۳۳-۱۳۷). با اینکه ابن العدیم اظهار داشته، خواجه نظام الملک به جهت تعلق به مذهب شافعی، در دوره وزارت خود مقام قضا را غالباً به فقهای حنفی مذهب تفویض می‌کرد و در مقابل، مقام مدرسی مدارس نظامیه را به فقهای شافعی مذهب می‌سپرد تا به واسطه تحصیل و تعلیم در مدارس به تعداد فقهای شافعی مذهب افزوده شود (ابن العدیم، ۱۹۷۶: ۸۵)، اما قول وی را نمی‌توان کاملاً

پذیرفت، چرا که به نوشته قزوینی، حوزه‌های قضایی و نوع محاکم شرع در هر منطقه ای منطبق با مذهب مسلط و مذهب اکثریت اهل محل بود. به نوشته وی: «به هر ولایتی طایفه ای (که) غلبه دارند... احکام و فتاوی بر مذهب خود کنند و هر جا قوت آن طایفه را باشد که آن مذهب دارند، پادشاه از ایشان باشد و غیر ایشان زیون باشد» (قزوینی رازی، ۱۳۱۸: ۴۵۹). بر این اساس، مناطقی که در آن مذهب خاصی دارای اکثریت بود، صرف نظر از اینکه کدام مذهب باشد، قضات محاکم شرع آن شهر یا ناحیه از بین فقهای مطرح آن مذهب برگزیده می‌شدند؛ مثلاً اکثر مردم غرب قلمرو سلجوقی، مانند ایالات آذربایجان، همدان، عراق، شام، اصفهان و فارس که دارای مذهب شافعی بودند (همان: ۴۵۸)، احتمالاً غالب قضات فعال در محاکم شرع این نواحی از علمای دینی شافعی مذهب بودند. بر همان اساس، اکثر مردم ایالاتی مانند خراسان و ماوراء النهر و خوارزم که دارای مذهب حنفی بودند (همان: ۴۵۸-۴۵۹)، طبیعی بود که قضات فعال در محاکم این ایالات هم دارای مذهب حنفی باشند. همچنین در مناطقی مانند قم و کاشان و آبه که اهل این نواحی دارای مذهب شیعه بودند، قضات از فقهای علوی شیعه مذهب گماشته می‌شدند و کل آراء و فتاوی و حکومتات در محاکم قضایی این مناطق مطابق مذهب «صادق» و «باقر» (ع) ائمه شیعه صورت می‌گرفت (همانجا).

به جهت اینکه عملکرد محاکم شرع در هر منطقه ای مطابق مذهب اکثریت جمعیت آن منطقه صورت می‌گرفت، (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۵۸)، می‌توان احتمال داد که به واسطه تعدد و تنوع مذاهب در شهرها و نواحی مختلف قلمرو سلجوقی، نوعی تنوع و حتی تعارض در ماهیت و عملکرد محاکم شرع وجود داشته است؛ یعنی

استفتائات ائمه مذاهب خود، و نتایج اجماع علمای سلف را هم به عنوان معیار صدور احکام در نظر داشته باشند (ابن حلاق، ۱۳۸۶: ۱۳۳-۱۳۴).

به تبع شرایط مذکور، می بینیم که در دوره سلجوقیان در کنار تداوم اصالت منابع حقوقی مذکور، مورد دیگری هم به مجموعه منابع فقهی نظام حقوقی رایج اضافه شده است که آن، همان اعتبار احکام قضات پیشین و ضرورت توجه قضات در جریان دادرسی به آنها بوده است. در این دوره، فرمانها و منشورهای حکومتی مربوط به انتصاب قضات برای مقام قضا، در حکم دستورالعمل هایی بودند که در آنها میزان وظایف و اختیارات، اصول و قواعد مقام قضا و منابع احکام صادره به همراه رویه های قضایی رایج ذکر می گردید (جهت آگاهی از مفاد برخی منشورهای قضای مربوط به این دوره رک. اتابک جوینی، ۱۳۲۹: ۵۱ و الاتابکی، ۱۳۷۸: ۳۹۷-۴۰۲). در منشورهای قضای مذکور منابع خاصی برای داوری و صدور حکم معین می شد که عبارت بود از:

۱- کتاب الهی و سنت و سیره نبوی؛

۲- مذاهب ائمه سلف و صحابه و پیروی از روش و اجتهاد آنها؛

۳- اجماع علمای سلف؛

۴- تبعیت از احکام قضات پیشین (اتابک جوینی، ۱۳۲۹: ۵۱؛ الاتابکی، ۱۳۷۸: ۳۹۷-۴۰۲؛ المیهنی، ۱۹۶۲: ۱۰۹-۱۱۰؛ وطواط، ۱۳۳۸: ۷۶-۷۷).

در منشورهای قضای صادره از طرف حکومت در دوره سلجوقی تأکید می شد که غیر از قرآن و سنت پیامبر (ص)، دیدگاهها و نظریات فقهی بنیانگذاران مذاهب اربعه اهل سنت به عنوان «ائمه سلف» و صحابه هم، در کنار اجماع به عنوان منابع صدور احکام مورد استناد و استفاده قرار گیرند. محدودیتهای اعمال شده

در قلمرو دولت سلجوقی و در مجموعه تشکیلات محاکم شرع، گونه ای نظام قضایی واحد و مشترک با اصول و منابع قضایی واحد حاکم نبوده است، چرا که هر کدام از مذاهب اربعه اهل سنت و شیعیان، در مناطقی که دارای اکثریت بودند، محاکم قضایی متعلق به خود را داشتند و مذاهب اقلیت مجبور بودند در محاکم قضایی مذهب اکثریت حاضر شوند؛ یا اگر در مسافرت و تجارت مشکلی قضایی پیش می آمد، طرفین دعوا می بایست در محاکم قضایی محل دعوا که ممکن بود متعلق به مذهبی متفاوت باشد، حاضر می شدند. در مجموع، در شرایط عادی، اهل هر مذهب سعی می کردند در محاکم قضایی متعلق به مذهب خود دعاوی شان را مطرح سازند. البته، برخی ابهامات اساسی در این خصوص وجود دارد که به دعاوی قضایی اهل کتاب و اهل ذمه چگونه و در کدام محاکم رسیدگی می شد و یا اینکه اگر طرفین دعوا مسلمان بودند، اما هر کدام متعلق به مذهبی رایج بودند، به محاکم متعلق به کدام مذهب مراجعه می کردند؟

منابع داوری و اختیارات محاکم شرع

در قرون اولیه اسلامی در نظام حقوق اسلام، ابتدا قرآن و سنت، تنها منابع صدور احکام فقهی و قضایی در زمینه رسیدگی به دعاوی، اختلافات و شکایات مسلمانان بودند که بتدریج در گذر زمان احکام و آثار فقهی بنیانگذاران مذاهب اربعه اهل سنت و اجماع هم به منابع اصلی صدور احکام قضایی در نظام فقه اهل سنت، افزوده شد (ابن حلاق، ۱۳۸۶: ۳۲، ۳۱، ۱۲۵ و ۱۲۷ و لمبتون، ۱۳۷۴: ۳۵-۴۶). به همین خاطر، قضات و فقهای اهل سنت ملزم بودند در جریان داریسهای قضایی و در فرآیند صدور احکام، غیر از پایبندی به منابع اصلی، مانند قرآن و سنت پیامبر (ص)، عقاید و

برای قضات در صدور احکام بسیار فراتر از موارد مذکور بود، چرا که آنها غیر از موارد و منابع مذکور ملزم به رعایت نظرات فقهی قضات پیشین هم بودند تا خلاف حکم آنها عمل نکنند. با ملاحظه غلبه و برتری تدریجی منابع فقهی و قضایی پدید آمده توسط فقها و علمای دینی اعم از آثار فقهی پایه گذاران مذاهب اربعه اهل سنت و اجماع و نظرات فقهی فقهای بعدی، که در واقع همان برتری حواشی بر متون اصیل دینی در گذر زمان بوده، به این نتیجه می‌توان رسید که نظام حقوق اسلامی رایج در محاکم شرع اهل سنت در دوره سلجوقی همان «نظام حقوق فقها» بود (Weber; 1967:240)

چرا که در عمل، احکام فقهی نهفته در قرآن و سنت پیامبر(ص) باید از دریچه محدود آثار ائمه سلف و اجماعات علما و احکام قضات پیشین نگریسته می‌شد و نتیجه چنین فرآیندی این می‌شد که قضات و علمای دینی اهل سنت صلاحیت رجوع مستقیم به قرآن و سنت و استنباط احکام فقهی از این منابع را نداشته باشند، زیرا منابع فقهی و حقوقی درجه سوم و چهارم با ادعای ریشه داشتن در قرآن و سنت، مقدس و مصون از خطا تلقی شده و به مآخذی ثابت و استوار در صدور احکام قضایی مبدل شده بودند (241@ibid:73-74). همین مسأله هم مشکل سنت‌گرایی شدید و عدم انطباق احکام فقهی و شرعی را با پیشامدهای جدید قضایی، در محاکم شرع ایجاد کرده بود (لمبتون، ۱۳۷۴: ۴۶-۴۷). جدای از رکود و سنت‌گرایی در منابع فقهی اهل سنت که در حکم مانعی حقوقی بر سر راه صدور احکام جدید فقهی مطابق شرایط زمان بود، عرف سیاسی حاکم در جامعه هم از دیگر عوامل محدود کننده اختیارات و استقلال قضات در رسیدگی به دعاوی حقوقی و تدوین قوانین شرعی

بود. از یک سو، اختیارات قضات محدود به رسیدگی به دعاوی خصوصی و عمومی مردم عادی در سطح جامعه بود و آنها غالباً قدرت به محکمه نشان دادن اهل قدرت را نداشتند (همو، ۱۳۸۵: ۲۵۸) و از دیگر سو، در زمینه تدوین برخی قوانین حقوقی مربوط به برخی مشکلات و پیشامدهای حقوقی و قضایی در سطح جامعه نیازمند اجازه حکومت بودند؛ به طوری که به جهت اختیارات مسلط نظام حکومتی سلجوقیان در امور اجرایی دستگاه قضا، قضات و فقهای دینی حتی در شکل جمعی هم قادر به تصمیم‌گیری مستقل از حکومت در موارد فقهی - حقوقی جدید و مستحدثه که در جامعه مطرح می‌شد، نبودند و تنها بعد از تأیید و صلاح‌دید حکومت و شخص سلطان می‌توانستند در موارد مذکور تصمیم‌گیری کرده، تفاسیری جدید از احکام ارائه دهند؛ به طوری که در دوره سلطان ملک‌شاه به علت مطرح شدن برخی مسائل و نیازهای جدید و فقدان قواعد و قوانین مکتوب برای حل و فصل نیازها و مسائل جدید حقوقی و قضایی مورد استفاده، انواع سوء استفاده‌ها و بی‌عدالتیها در رویه‌های قضایی از طرف مدعیان و محاکم شرع رواج یافته و باعث مشکلات زیادی برای مردم شده بود. تبعات منفی چنین مشکلات حقوقی به حدی شیوع یافته بود که در شرایط ناتوانی یا بی‌توجهی قضات و محاکم شرع به مشکلات مذکور، عده‌ای متوسل به سلطان سلجوقی شده و از وی خواستار رفع آن شده بودند. سلطان هم دستور داده بود «جمعی از مجتهدان مصیب و مفتیان ادیب» جمع کردند تا به واسطه مشکلاتی که در برخی از دعاوی و احکام قضایی صادره پیش آمده بود و باعث رنج و زحمت عامه و «تزویر و تلبیس» مدعیان شده بود «چند مسئله از مسائل فقهی و چند قضیه از وقایع شرعی که کثیر الوقوع است و سبب ترویج حیل

بیشتر متمرکز بر رسیدگی به امور و مسائلی از دعاوی خصوصی و رایج در سطح جامعه بوده و قضات ملزم بوده‌اند مطابق احکام و منابع فقهی شرع اسلام نسبت به حل و فصل دعاوی مذکور اقدام کنند. البته، باید این نکته را هم خاطر نشان کرد که موارد ذکر شده به معنای نادیده گرفتن اختیارات قضات در منصب قضا نیست و قضات علی‌رغم اینکه در شغل خود در قبال حکومت و برخی منابغ فرعی فقهی، دارای محدودیتهای مختلف بودند، اما در سطح جامعه اختیارات قابل توجهی داشتند، چرا که غالباً اجرای عدالت در سطح جامعه و حفظ اموال و املاک مردم در حیطه اختیارات و در گرو احکام قضایی قضات بود، و عدم پابندی آنها به اصول حرفه و منصب قضا، می‌توانست تبعات منفی زیادی در سطح جامعه و زندگی اجتماعی مردم داشته باشد (راوندی، ۱۹۲۱: ۳۹۲-۳۹۳)؛ یا در بعد دیگر، برخی قضات غالباً به علت داشتن نفوذ سیاسی در ساختار قدرت و برخورداری از حرمت و منزلت معنوی در سطح جامعه و در بین عموم مردم، در شرایط بحرانهای سیاسی و اجتماعی و در زمینه جلوگیری از تعدیات برخی از سلاطین و اهل قدرت، در نقش حافظ منافع مردم شهر و منطقه خود عمل می‌کردند (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۳۵).

محکمه سلطانی و دیوان مظالم

در محکمه سلطانی به مواردی از شکایات و جرایم رسیدگی می‌شد که یا فراتر از اختیارات محاکم شرع بود، و یا رسیدگی به چنان جرایمی در حیطه قدرت و صلاحیت سلطان قرار داشت. مجموعه اختیارات قضایی سلطان که در قالب محکمه سلطانی یا دیوان مظالم نمود پیدا می‌کرد، در دو زمینه قابل توجه است: بخشی از آن رسیدگی به جرایم اداری-سیاسی صاحب

هر صاحب تسویل و موجب انجام مطلوب هر محیل» می‌گردد، تقریر و وضع کنند، تا موجب حفظ اموال مسلمین گردد. مطابق دستور سلطان ملک‌شاه، جهت رفع ابهامات پیش آمده در کیفیت صدور احکام قضایی برخی مسائل مستحدثه، علما «اجماع کردند و چند صورت محرر گردانیدند» و در آن باب فصلی که «قانون و قضا اسلام» و «دستور ولات انام» بود، نگاشته و آن را موسوم به «المسائل الملكشاهیه فی القواعد الشرعیه» کردند (یزدی، ۱۳۲۷: ۶۱-۷۰).

تجربه تاریخی مذکور نشان می‌دهد که هر چند اختیار قانونگذاری مطابق فقه اسلامی در انحصار و در حیطه صلاحیت قضات به عنوان فقهای دین قرار داشت، اما اجرایی شدن این فرآیند منوط به قدرت اجرایی حکومت و صلاح‌دید شخص سلطان سلجوقی بود (کلوزنر، ۱۳۶۳: ۳۴). رساله فقهی - حقوقی موسوم به «مسائل ملک‌شاهی» که به دستور سلطان سلجوقی و با مشارکت علمای دین، در شش فقره فقهی - حقوقی که موضوعهای آن مربوط به مسائل فقهی شایع و روزمره بود، تنظیم گردید و موارد مطرح شده در آن مبنا و اساس نظام حقوق اسلامی رایج در این دوره قرار گرفت؛ مواردی که شامل سه مجموعه کلی از مسائل حقوقی مربوط به معاملات، عقد و نکاح و ارث بود و حوزه اختیارات و فعالیت محاکم شرع را نشان می‌داد. سه مورد از فقرات فقهی مطرح در رساله حقوقی مذکور مربوط به معاملات ملکی و کیفیت آن و نحوه فسخ معاملات ملکی و چگونگی ارث بر مالکیت زمین و خرید و فروش آن و سه مورد دیگر مربوط به مسائل عقد و نکاح و مهریه زنان و کیفیت اقامه شهادت از طرف زنان و نحوه ادعا و پرداخت مهریه بود (یزدی، ۱۳۲۷: ۶۱-۷۰) موارد فقهی - حقوقی مذکور نشان می‌دهد که حیطه وظایف و اختیارات محاکم شرع

اندازه جرم او را مالش دهند تا دیگران عبرت گیرند و هیچ کس از بیم سیاست، بر پادشاه بر نیارد اندیشید» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۳: ۴۲).

جدای از رسیدگی پادشاه به اختلافات پیش آمده بین مقامات عالی حکومتی و رفع تخلفات اداری و دیوانی عمال حکومتی، رسیدگی به اتهامات و جرایم سیاسی، از دیگر ابعاد اختیارات قضایی سلطان در محکمه سلطانی بود. البته، به علت تداخل و پیوند امور شخصی و اداری در نظام های سلطنتی، حد و مرز مشخصی بین اتهام و جرم وجود نداشت و صرف اتهام برای مجرم تلقی کردن یک فرد کافی بود، چرا که خاصیت نظامهای سلطنتی این بود که کل تشکیلات اداری حکومتی حوزه شخصی سلطان محسوب می شد، و تمایز قایل شدن بین ساختارهای حقوقی دولت، حکومت و سلطنت با جایگاه شخصی سلطان و پادشاه و درباریان و دیوانیان در عمل ممکن نبود (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۵۱-۱۵۲). مرتکبان جرایم سیاسی که از آن به «گناه» تعبیر می شد، می بایست به شدیدترین وجه مجازات می شدند: «ملک را نشاید که گناه چهار گروه مردم اندر گذارد: یکی گناه آنکه آهنگ مملکت وی کند و دیگر آنکه آهنگ حرم وی کند و سه دیگر آنکه راز ایشان نگاه ندارد و آشکارا کند و چهارم آنکه بزبان با ملک باشد و بدل با مخالفان ملک و در سر تدبیر ایشان کند» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۴۲).

بر خلاف محاکم شرع که صدور احکام در آنها مطابق منابع مشخص سنتی و فقهی شرع اسلام صورت می گرفت، در محکمه سلطانی در زمینه رسیدگی به جرایم اداری- سیاسی دیوانیان، منابع حقوقی مشخص و قابل استناد وجود نداشت (لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۵۸) و از اصول و قواعد ثابت و مشخصی پیروی نمی شد و به

منصبان حکومتی و حل و فصل اختلافات بین اهل قدرت بود و بخش دیگر شامل حل و فصل شکایات و تظلماتی بود که از طرف مردم نسبت به عملکرد صاحب منصبان حکومتی صورت می گرفت. در آثار فقهی- سیاسی موسوم به «احکام السلطانیه» مجموعه وظایف و زمینه های فعالیت دیوان مظالم در رسیدگی به دعاوی حقوقی در موارد ذیل بیان شده است:

۱- حل و فصل دعاوی و اختلافات مقامات دیوانی؛
 ۲- رسیدگی به جرایم اداری - سیاسی عمال حکومتی؛
 ۳- رسیدگی به شکایات رعایا از عملکرد صاحب منصبان حکومتی و دادخواهی افراد و گروههای خاص اجتماعی که خواستار بهره مندی از «ارزاق» و «معایش» از طرف دولت بودند (ابن فراء ۱۴۱۴: ۷۸-۹۰؛ الماوردی، ۱۴۰۵: ۹۷-۱۰۰).

در واقع، در محکمه سلطانی به مواردی از دعاوی و مرافعات حقوقی رسیدگی می شد که مرتبط با دیوانیان و اهل قدرت در نظام حکومتی بود؛ یعنی این دعاوی یا مربوط به جرایم اداری و سیاسی دیوانیان بود و یا مرتبط با شکایات و تظلمات مردم نسبت به عملکرد صاحب منصبان حکومتی بود. به همین خاطر، نظارت و رسیدگی به شکایات و جرایم اداری مربوط به عمال حکومتی، مانند وزیران، مقطعان، عاملان، قاضیان، خطیبان، محتسبان، شحنگان، امرا، رئیس و متولیان دیوانها و صدور حکم درباره آنها در حیطه اختیارات سلطان قرار داشت (حسینی، ۱۳۳۸: ۷۰-۷۱؛ خواندمیر، ۱۳۱۷: ۲۰۰). به واسطه اختیارات و صلاحیت مقام سلطنت در رسیدگی به تخلفات اداری دیوانیان، تأکید می شد که «در همه وقتی، پادشاه... از احوال گماشتگان غافل نباید بود و پیوسته از روش و سیرت ایشان می باید پرسید. چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آید هیچ ابقا نباید کرد. او را معزول کنند و بر

سیاسی و جبهه بندیهای حاکم در دربار و دیوان، کیفیت احکام صادره از طرف وی هم همواره دچار تغییر و دگرگونی بود و دیوانیان و اهل حکومت به نوعی می‌کوشیدند از شرایط مذکور علیه مخالفان خود استفاده کنند (اقبال، ۱۳۳۸: ۹۳-۹۵ و ۱۵۲-۱۵۳). در واقع، احکام صادره در محکمه سلطانی علیه افراد متهم و متخلف که بیشتر از اهل قدرت و حکومت بودند، چندین کارکرد داشت: از یک سو، شخص سلطان از چنان امتیازی برای جلب وفاداری اطرافیان و حذف مخالفانش استفاده می‌کرد و از دیگر سو تصمیمات وی که متأثر از روابط و دسایس درباری و دیوانیان بود، توسط اطرافیان و نزدیکان وی مانند امرا و دیوانیان و وزرا و زنان درباری علیه مخالفان به کار گرفته می‌شد (ابن الاثیر، ۱۴۱۷/۱۹۹۷، ج ۸: ۲۸۸؛ ابن الجوزی، ۱۴۱۵/۱۶۶۵، ج ۹: ۵۷۶؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲/۲۰۰۲، ج ۶: ۵۹۶؛ لمبتون، ۱۳۸۵: ۲۵۸).

به تبع شرایط مذکور، اطرافیان سلطان همواره مواظب قبض و بسط حالات شاه بودند. به جهت آن که وی «لطیف مزاج» و «تغییر احوال» بود و «هر لحظه به نوعی دیگر ترشح» می‌کرد. درباریان و دیوانیان در ایام انبساط احوال سلطان خواسته‌های خود را مطرح کرده، با جلب نظر وی مخالفان را در ایام انقباض احوالات وی گرفتار می‌ساختند و مفهوم ضرب المثل «جاور ملکاً او بحراً»؛ یعنی همنشینی با پادشاه همچون همنشینی با دریاست (وراوینی، ۱۳۱۷: ۲۹۶؛ بختیارنامه، ۱۳۶۷: ۲۷۰ و ۹۸؛ ابن وشمگیر، ۱۳۷۵: ۲۰۲ و ۱۹۹)، در چنین فضایی مصداق کامل می‌یافت، چرا که اهل حکومت بیشتر از سایر اقشار جامعه، در دربار و دیوان به عنوان مکان حضور سلطان، از مزایای سخاوتمندی و عطا‌های یکجانبه سلطان بهره‌مند بودند، درست مثل ایام امن و آرامش دریا، و در موارد زیادی

تبع آن، صدور احکام در چنین محکمه‌ای بیشتر متأثر از «اعلامات قبض و بسط شاه» بود (وراوینی، ۱۳۱۷: ۲۹۶). پادشاه در زمینه رسیدگی به اتهامات و جرایم سیاسی، دارای اختیارات غالباً نامحدودی بود و صدور احکام مجازاتهایی «چون مالش دادن و گردن زدن و دست و پای بریدن و خدام کردن و هر سیاستی که باشد» منحصر به وی بود (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۱۸۱ و ۳۲۵) و تیغ سلطان نمادی از وسیله سیاست و قانون محسوب می‌شد (امیر معزی، ۱۳۱۸: ۱۴۲)، چرا که سلطان خود منشأ همه تصمیم‌گیرها بود و هر قانونی نیز از او ناشی می‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

در محکمه سلطانی، جدای از آنکه بخشی از تصمیم‌گیرهای سلطان در مورد صدور احکام جزا نسبت به متخلفان، از تمایلات شخصی وی متأثر بود، بخش دیگری هم تحت تأثیر مجموعه‌ای از رفتارها و کنشهای سیاسی و حقوقی مبتنی بر دسیسه و پنهانکاری دیوانیان و درباریان پیرامون سلطان قرار داشت (حسن زاده، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۲ و ۳۶-۴۱؛ ابن الجوزی، ۱۴۱۵/۱۹۹۵، ج ۹: ۵۷۶؛ ابن الاثیر، ج ۸: ۲۸۸؛ ابن کثیر، ۱۴۲۲/۲۰۰۲، ج ۵: ۵۹۶). به تبع شرایط مذکور، کسانی که متهم به «خیانت» به سلطان و حکومت بودند، در معرض غضب سلطان و دسایس درباریان و دیوان مخالف قرار داشتند، و چنین فضای پیچیده‌ای در حکم شمشیری دو لبه، تهدید کننده و براندازنده جایگاه دیوانیان و اهل قدرتی بود که در مظان اتهام قرار داشتند (الباخرزی، ۱۳۹۱/۱۹۷۱، ج ۲: ۱۴۲-۱۴۳؛ اصفهانی، ۱۳۱۸/۱۹۰۰: ۲۸؛ ابی‌الفوارس، ۱۹۳۳: ۲۲-۲۵؛ نیشابوری، ۱۳۳۲: ۲۳).

به علت نبود منابع مشخص حقوقی در زمینه رسیدگی به اتهامات و جرایم اداری-سیاسی و به جهت تأثیرپذیری احوالات شخصی سلطان از فضای

هم گرفتار در آشوب و تلاطم ایجاد شده در احوالات طوفانی شاه می‌شدند. گرفتاری و مرگ وزرا و دیوانیان و امرا به دستور سلاطین، که به تعدد در نظام حکومت سلجوقی مانند دیگر نظامهای سلطنتی در ایران رخ می‌داد، در چنین فضایی بهتر قابل درک و فهم بوده، امری بعید و عجیب به نظر نمی‌رسد، زیرا غالباً احکام و دستورات سلطان، نشأت گرفته از روحيات متغیر وی و دسایس دیوانیان و درباریان رقیب علیه همدیگر بود.

دیگر بعد اختیارات و وظایف قضایی سلطان، به مظالم نشستن و رسیدگی وی به دعاوی عامه مردم نسبت به حکومت و صاحب منصبان حکومتی بود. به مظالم نشستن حکام سیاسی در ایران رسمی دیرینه بود که ریشه در سنتهای پادشاهی ایران باستان داشت (کریستن سن، ۱۳۷۴: ۴۰۵). این رسم در دوره اسلامی هم به واسطه تداوم سنتهای حکومت پادشاهی در ایران، همراه با نظام حقوق اسلامی و محاکم شرع، به موجودیت خود ادامه داد؛ به طوری که سلجوقیان از همان ابتدای ورود به خراسان متوجه اختیارات قضایی حاکم در زمینه به مظالم نشستن شدند. سلطان طغرل از اولین روزهای تشکیل حکومت در نیشابور هفته‌ای دو روز به مظالم نشست و دیگر سلاطین سلجوقی هم این رسم را ادامه دادند (ابن الاثیر، ۱۴۱۷/۱۹۹۷، ج ۷: ۷۸۵؛ اصفهانی، ۱۳۱۸/۱۹۰۰: ۷). به مظالم نشستن، نمادی از رسیدگی سلطان به شکایات و دعاوی عمومی رعایا در مناسبتهای خاص بود و احکام لازم در همانجا از طرف پادشاه صادر می‌شد. سنت به مظالم نشستن پادشا قبل از آنکه متوجه رفع مشکلات و دعاوی مردم باشد، بیشتر دارای جنبه تبلیغاتی و تشریفاتی بود و هدف از آن نمایاندن مساعی پادشاه به عنوان دادرس عالی مملکتی، در زمینه برقراری عدل و داد و انصاف در جامعه و جلب قلوب رعایا بود. «چاره نیست پادشاه را

از آن که هر هفته‌ای دو روز به مظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بگوش خویش بشنود بی واسطه ای و چند قصه که مهمتر بود باید که عرضه کنند و در هر یکی مثالی دهد»، «چون این خبر در مملکت پراکنده شود... همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی کردن و دست درازی کردن از بیم عقوبت» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۱۸)

شکایاتی در دیوان مظالم مطرح می‌گردید که یا رسیدگی به آنها فراتر از اختیارات محاکم شرعی بود و یا در محاکم مذکور احقاق حق نشده بود. اگر جان و مال شخصی در ایالات مورد تعرض مقامات حکومتی واقع می‌شد و در محکمه شرع قاضی قدرت بر محکمه نشاندن عامل حکومتی را نداشت و یا به جهت روابط نزدیک بین قاضی و عامل حکومتی، احتمال موفقیت در احقاق حق برای فرد شاکی نبود، در آن صورت چنین شکایاتی در دیوان مظالم و نزد مقام عالی قضایی یعنی شخص سلطان یا نمایندگان خاص وی مطرح می‌شد (کلوزنز، ۱۳۶۳: ۵۵-۵۶). در واقع، یکی از اهداف دیوان مظالم حفاظت از رعایا در برابر تعدیات اهل قدرت و عمال دیوانی بود (لمبتون، ۱۳۷۴: ۸۱). اما طرح این نوع شکایات در دیوان مظالم و رسیدگی به آنها در عمل دچار محدودیتهای اساسی بود: اولاً قدرت مسلط عامل حکومتی یا مقام متشاکی متنفس در آن محل، فرصت و شرایط را برای شاکیان جهت انعکاس شکایات خود به دیوان مظالم محدود می‌کرد و ترس از تبعات این اقدام غالباً شاکیان را از اقدامشان منصرف می‌ساخت. از دیگر سوی، دربار و دیوان مظالم هم براحتی در دسترس همگان نبود. برای مثال، شخصی که در خراسان یا آذربایجان دچار تعدی و اجحافات مقامات حکومتی یا متنفسان محلی بود و در محکمه

اصولاً تظلم نمودن در نظام حکومتی پادشاهی و سلطانی تبدیل به یک رسم و عادت شده بود؛ به طوری که این رسم در موارد زیادی منجر به ایجاد مشکلات زیاد برای حکومت مرکزی می‌گردید و دیگر آن جنبه تشریفاتی خود را در جلب قلوب رعایا به واسطه تراحم بیش از حد متظلمان از دست می‌داد. به عقیده خواجه، تداوم چنین شرایطی منجر به آن می‌گردید که «هر غریبی یا رسولی که بدین درگاه می‌رسد و این فریاد و آشوب می‌بیند، چنان می‌پندارد که بر این درگاه ظلمی عظیم می‌رود بر خلق» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۴: ۳۲۵). به همین خاطر توصیه می‌کرد که «این در، بر ایشان می‌باید بست تا همه حاجتهای شهری و ناحیتی که رعایای آن حاضر باشند، جمله کنند و بر جای نویسند و پنج تن بیابند به درگاه و این سخن بگویند و حال باز نمایند و جواب باز شنوند و مثال بستانند که در حال بازگردند تا این مشغله و آشوب بپهوده و فریاد بی‌اصل نباشد» (همان: ۳۲۵).

نتیجه

همان طور که بحث شد، به لحاظ شکلی و ساختاری نظام حقوقی دولت سلجوقی متشکل از دو گونه نهاد حقوقی به ظاهر مستقل با منشأ و منابع حقوقی متفاوت بود که عبارت بودند از: محکمه سلطانی و محاکم شرع. هر چند مرزبندی مشخص و تعریف شده‌ای بین وظایف محاکم شرع و محکمه سلطانی یا دیوان مظالم وجود نداشت، اما مطابق سنتهای شرع اسلام و نظام پادشاهی و به تناسب اختیارات حقوقی هر کدام از محاکم مذکور، رسیدگی به دعاوی خصوصی مردم عادی جامعه مربوط به محاکم شرع بود و حل و فصل جرایم اداری و حکومتی و شکایات مرتبط با صاحب منصبان حکومتی غالباً به محکمه سلطانی یا دیوان

شرع محل در دادخواهی به نتیجه‌ای نرسیده بود، چگونگی می‌توانست شکایات خود را در اصفهان و دربار سلطان در مراسم به مظالم نشستن مطرح سازد.

معمولاً برای حل مشکل مذکور و جلوگیری از ازدحام بیش از حد مردم در تختگاه حکومتی، رسم بر این بود که سلطان در مواردی بخشی از اختیارات قضایی و وظایف سنتی به مظالم نشستن را به حکام خود در ایالات حکومتی تفویض نماید تا به مظالم و دعاوی عمومی مردم محل که در محاکم شرع موفق به طرح یا احقاق آن نشده بودند، در همان ایالت رسیدگی شود (همان، ۱۳۷۲: ۹۱). در چنین شرایطی تنها شکایاتی به دیوان مظالم مرکزی ارجاع می‌شد که در ایالات بدون جواب و رسیدگی باقی می‌ماند (ابن فراء الحنبلی، ۲۰۰۲/۱۴۱۴: ۹۰، الماوردی، ۱۹۸۵/۱۴۰۵: ۱۰۰).

رسیدگی به دادخواهی‌ها و تظلمات اقشار خاص جامعه مانند زنان درباری، علما و فقهای دینی و شعراء، سادات و زهاد و صوفیان و علویان که دریافت دارندگان مقرری‌های خاص موسوم به «ادارات»، «تسویغات»، «معایش»، «ارزاقات»، «صلات»، «صدقات» و «موقوفات» (الاتابکی، ۱۳۷۸: ۹۰، ۱۷۳، ۴۰۹-۴۵۹؛ ابن الاثیر، ۱۹۹۷/۱۴۱۷، ج ۸: ۲۳۲؛ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰، ج ۲: ۶۲ و ۱۰۹). از حکومت بودند، باز مربوط به دیوان مظالم و شخص سلطان بود. در این موارد معمولاً شخص سلطان در منشورهای حکومتی، اختیارات رسیدگی به تظلم رعایا و پرداخت انظار و ارزاقات و معایش و ادارات اهل علم و زهاد و عباد محل را به والیان ایالتی واگذار می‌نمود (مؤید ثابتی، ۱۳۴۶: ۶۴ - ۶۵). علی‌رغم این تمهیدات، دیوان مرکزی همواره محل تجمع متظلمان بود که از اقصی نقاط قلمرو حکومت به آنجا رسیده، از سلطان تظلم می‌نمودند.

مظالم ارجاع داده می‌شد. این دوگانگی در ساختار حقوقی دولت سلجوقی به معنای استقلال و جدایی اداری - حقوقی اختیارات و وظایف محاکم مذکور از همدیگر نبود، چرا که در ساختار دولت سلجوقی، دستگاه قضا که محاکم شرع زیر مجموعه آن محسوب می‌شد، تحت نظارت دستگاه دیوانسالاری دولت قرار داشت و سلطان به عنوان عالیترین مقام قضایی، مطابق صلاحدید خود و برخی سنتهای اسلامی، اداره محاکم شرع را به قضات دینی واگذار کرده بود. قضات مستقیماً از طرف سلطان و دیوان مرکزی عزل و نصب می‌شدند و به لحاظ اقتصادی وابسته حکومت بودند؛ حتی در زمینه قانونگذاری در مورد مسائل حقوقی مستحدثه در محاکم شرع، قضات به عنوان فقهای دین ملزم بودند بر اساس هماهنگی با دستورات حکومت و شخص سلطان عمل کنند. به تبع آن، قضات قدرت و توان اجرایی و قانونی مستقل برای رسیدگی به جرایم و تخلفات و شکایات و دعاوی مربوط به دیوانیان و اهل قدرت را نداشتند.

در مجموع، عملکرد محاکم شرع دوره سلجوقی در دو بعد فضای سیاسی و اداری حاکم بر موقعیت دستگاه قضا و سنتهای درونی و منابع حقوقی و رویه‌های قضایی رایج در محاکم شرع، دچار محدودیتهای خاص بود؛ بدین معنی که محاکم شرع به عنوان مجریان قانون شرع اسلام از یک سو به علت قدرت برتر نظام سیاسی، اختیارات رسیدگی به تخلفات اداری و سیاسی را نداشتند، وظایفشان محدود به حل و رفع مسائل حقوقی روزمره و عمومی بود، و از دیگر سو تسلط منابع فرعی و ثابت مانند اجماع آرای فقهی پایه گذاران مذاهب اربعه و احکام قضات سلف و برتری یافتن آنها بر منابع اصلی، اختیارات قضات در صدور احکام قضایی را مطابق با مقتضیات و شرایط زمان

دچار محدودیتهای اساسی کرده بود.

بین محکمه سلطانی و محاکم شرع جدای از تفاوت در متولیان و وظایف و حوزه‌های کاری هر کدام، به لحاظ منابع حقوقی و داوری هم که احکام را بر اساس آن صادر می‌کردند، تفاوت وجود داشت. در محاکم شرع قضات بر اساس منابع فقهی - حقوقی سنت قضاوت در اسلام به دعاوی خصوصی مردم رسیدگی کرده، احکام لازم را صادر می‌کردند. در مقابل، محکمه سلطانی که غالباً به جرایم اداری و دیوانی و شکایات مربوط به حکومت رسیدگی می‌کرد، از منابع حقوقی مشخص و مکتوب به شکل قانون برخوردار نبود و در آنجا بیشتر بر اساس تشخیص و تصمیمات شخص سلطان و دیوانیان تأثیر گذار در تصمیم‌گیریهای وی عمل می‌شد.

منابع

- ۱- ابن الاثیر، عزالدین ابی الحسن علی. (۱۴۱۷ق. ۱۹۹۷). *الکامل فی التاریخ*، المجلدات السابع و الثامن و التاسع و العاشر، حقه و اعتنی به الدكتور عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، الطبعة الاولى.
- ۲- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن. (۱۳۲۰). *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام محمد رضانی، تهران: چاپخانه مجلس.
- ۳- ابن تغری بردی الاتابکی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف. (بی تا). *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، الجزء الخامس، القاهره: مطبعه دارالکتب.
- ۴- ابن الجوزی، جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن. (۱۹۹۵/۱۴۱۵). *المنتظم فی تواریخ الملوک و الامم*، الجزء التاسع و العاشر، حقه و قدم له الاستاد الدكتور سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.

- ۱۵- اقبال، عباس. (۱۳۳۸). وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- امیر معزی. (۱۳۱۸). دیوان، با مقدمه و حواشی عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- ۱۷- الباخری، ابی الحسن. (۱۳۹۱/۱۹۷۱). دمیه القصر و عصره اهل العصر، الجزء الثاني، تحقیق الدكتور سامی مکی العانی، النجف الاشرف: مطبعة النعمان.
- ۱۸- بختیارنامه (لمعه السراج لحضره التاج). (۱۳۶۷). تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: نشر گستره، چ ۲.
- ۱۹- حسن زاده، اسماعیل. (پاییز ۸۶). «اصلاحات و بی ثباتی سیاسی در دوره سلجوقی»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، شماره پنجاهم.
- ۲۰- حسینی ارموی، میرجلال الدین (تصحیح و مقدمه). (۱۳۳۸). نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۱- خواند میر، غیاث الدین. (۱۳۱۷). دستور الوزراء، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: کتاب فروشی اقبال.
- ۲۲- راوندی، محمدبن علی. (۱۹۲۱). راحة الصدور و آیه السرور، تصحیح و حواشی محمد اقبال، بریل، لیدن.
- ۲۳- سبط بن جوزی، شمس الدین ابی المظفر یوسف بن قز اوغلی. (۱۳۷۰/۱۹۵۱). مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، الجزء الثامن، حیدر آباد دکن، مطبعة دائره المعارف العثمانیه.
- ۲۴- طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۸۲). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ج ۱، تهران: نشر نگاه معاصر، چ ۳.
- ۲۵- غزالی، امام محمد. (۱۳۳۳). فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام، تصحیح عباس اقبال، تهران:

- ۵- ابن حلاق، وائل. (۱۳۸۶). تاریخ تئوری های حقوقی اسلامی (مقدمه‌ای بر اصول فقه سنی)، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
- ۶- ابن العدیم، کمال الدین ابو القاسم عمر. (۱۹۷۶). بغیه الطلب فی تاریخ حلب، اعنی بنشره و علق علیه الدكتور علی سویم، آنقره مطبعة الجمعیه التاریخیه ترکیه.
- ۷- ابن فراء الحنبلی، ابی یعلی محمدبن الحسین. (۱۹۹۴/۱۴۱۴). الاحکام السلطانیه، تشرف بخدمتها و تصحیحها محمود حسن، بیروت: دارالفکر، طبعه جدید.
- ۸- ابن کثیر، الامام الحافظ ابی الفداء اسماعیل. (۲۰۰۲/۱۴۲۲). البدایه و النهایه، المجلدات السادس و السابع، اعتنی به عبدالرحمن اللاذقی و محمد غازی بیضون، بیروت: دار المعرفه.
- ۹- ابن وشمگیر، عنصرالمعالی کیکاوس. (۱۳۷۵). قابوسنامه، به اهتمام غلامحسین یوسفی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۸.
- ۱۰- ابوالرجاء قمی، نجم الدین. (۱۳۶۳). تاریخ الوزراء، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۱۱- ابی الفوارس، صدر الدین الحسینی. (۱۹۳۳). اخبارالدوله السلجوقیه، تصحیح محمد اقبال، لاهور.
- ۱۲- اتابک جوینی، موید الدوله منتجب الدین بدیع. (۱۳۲۹). عتبه الکته، تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ.
- ۱۳- الاتابکی، محمودبن بختیار. (۱۳۷۸). المختارات من الرسائل، به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- ۱۴- اصفهانی، عمادالدین محمد. (۱۹۰۰/۱۳۱۸). تاریخ دوله آل سلجوق، اختصار الفتح بن علی بن محمد البنداری، مصر، شرکه طبع الکتاب العربیه.

- کتابفروشی ابن سینا.
- ۲۶- قزوینی رازی، عبدالجلیل. (۱۳۱۸). *بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، تصحیح میر جلال الدین محدث، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- ۲۷- کجیاف، علی اکبر. (تابستان ۸۶). «بررسی علل کشمکش‌های مذهبی میان خجندیان و صاعدیان در اصفهان عصر سلجوقی»، *فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی* (ویژه‌نامه تاریخ) دانشگاه الزهراء، سال هفدهم، شماره ۶۵.
- ۲۸- کسای، نورالله. (۱۳۷۴). *مدارس نظامیه و تاثیرات علمی و اجتماعی آن*، تهران: امیر کبیر، چ ۳.
- ۲۹- کلوزنر، کارلا. (۱۳۶۳). *دیوانسالاری در عهد سلجوقی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.
- ۳۰- کریستن سن، آرتور. (۱۳۷۴). *ایران در زمان ساسانیان*، تهران: نشرنیای کتاب، چ ۹.
- ۳۱- لمبتون، آن. (۱۳۸۵). «ساختار درونی امپراتوری سلجوقی»، تاریخ ایران کیمبریج، ج ۵، تهران: امیرکبیر، چ ۶.
- ۳۲- _____ (۱۳۷۴). *دولت و حکومت در اسلام*، ترجمه و تحقیق سیدعباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- ۳۳- _____ (۱۳۷۲). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- ۳۴- الماوردی، ابی الحسن علی بن محمد (۱۹۸۵/۱۴۰۵). *الاحکام السلطانیه و الولايات الدینیّه*، بیروت: دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى.
- ۳۵- محمدبن ابراهیم. (۱۳۴۳). *سلجوقیان و غز در کرمان*، به کوشش باستانی پاریزی، تهران: کتابفروشی طهوری.
- ۳۶- وراوینی، سعدالدین. (۱۳۱۷). *مرزبان نامه*، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، تهران: چ ۳.
- ۳۷- وطواط، رشید الدین. (۱۳۳۸). *نامه‌ها*، با مقدمه دکتر قاسم توپسرکانی، دانشگاه تهران.
- ۳۸- مؤید ثابتی، سید علی. (۱۳۴۶). *اسناد و نامه‌های تاریخی*، تهران: کتابخانه طهوری.
- ۳۹- المیهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۹۶۲). *دستور دبیری*، تصحیح و اهتمام عدنان صادق ارزی، انتشارات دانشگاه آنقره.
- ۴۰- نظام الملک طوسی، خواجه ابوعلی حسن (۱۳۶۴). *سیرالملوک* (سیاست نامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲.
- ۴۱- نیشابوری، ظهیرالدین. (۱۳۳۲). *سلجوقنامه*، به کوشش میرزا اسماعیل خان افشار، تهران: گلانه خاور.
- ۴۲- یزدی، محمد بن محمد. (۱۳۲۷/ق ۱۹۰۹م). *العراضه فی الحکایه السلجوقیه*، به سعی و اهتمام کارل زوسهایم، لیدن: بریل.
43. Weber on law in Economy and Society, (1967), edited and annotated by Max Rheinstein, translated by Edward Shills and Max Rheinstein, published by Simon and Schuster, New York.